



عنوان مقاله مبانی قرآنی دم غنیمت شمری و وجوه روان شناختی آن

نویسندگان

محمدحسین حاجی احمدی (دانشگاه تهران - دانشکده الهیات و معارف اسلامی)

مقدمه

انسان طبعاً به داشتن چیزی که با آن خود را کامل تر بباید، گرایش دارد و این مبدا خواسته‌های انسان می‌شود. پس همه فعالیت‌های زندگی را می‌توان حول داشتن و مالک شدن در نظر گرفت. حال یا فعالیت‌هایی که برای رسیدن به چیزی انجام می‌شود و یا فعالیت‌هایی که برای از دست ندادن چیزی انجام خواهد گرفت و پیشینه چنین میلی در انسان را می‌توان در آثار شعرا و متقدمان به خوبی مشاهده کرد. می‌توان گفت هیچ انسانی روی این کره خاکی نزیسته که از حکومت خواسته‌ها و مالکیت‌ها در امان بوده باشد و آن کس نیز که می‌گوید من به هر چه که می‌خواسته ام رسیده ام، سختی بیهوده گفته است که حداقل خواسته فعلی او همین است که این وضع مطلوبش را از دست ندهد. اساساً همین که زمانی بوده که انسان چیزهایی نداشته و الان مالک آن‌هاست، خودش امکان از دست رفتن دوباره آن‌ها را محتمل می‌کند. پس می‌توان گفت که انسان‌ها دائماً در پی خواسته ای هستند و این خواستن حد یقینی ندارد. حکما هم در طول تاریخ با تعابیر موجود ناقص و نیازمند، اصل خواستن را تأیید نموده‌اند. در متون دینی نیز بارها اشاره شده که انسان موجودی است که به خداوند نیازمند است و هیچ نیازی از خود را به تنهایی نمی‌تواند رفع کند مگر به فضل و کرامت خداوند و بر همین اساس است که اکثر روان‌شناسان برای توصیف انسان موفق، از واژه تعادل استفاده می‌کنند. گویی انسان موفق آن انسانی است که توانسته بین خواسته‌ها تعادل برقرار کند تا سلامت روانی او دچار اشکال نشود. در همین حال، غالب مکاتب فکری و سلوکی برای چنین انسانی که ناقص و نیازمند و اسیر خواسته‌هاست، امکان دست یابی به عالی‌ترین درجات عالم را محال ندانسته‌اند. این دو تصویر از انسان، در نگاه اول، تناقضی عظیم را پیش چشم خواننده می‌گذارد. از طرفی انسانی که سراسر خواسته و نیاز و نقص و سیری ناپذیری است و از طرف دیگر انسانی متعالی و بر فراز قله کمال و خیر و فضیلت اما چگونه از چنین نیازمندی و حقارتی می‌توان به آن اوج رسید؟ تکیه گاه این موجود سراسر نقص و نیاز در برنامه ریزی و حرکتش در زندگی چیست؟ مگر نه این است که معلول، از علت خود هستی می‌گیرد؟ پس فقر و نقص که به معنای نبود چیزی هستند، نمی‌توانند عامل و انگیزه حرکت انسان باشند. بلکه عامل حرکت باید از جنس بودن باشد. پس بهتر است بپرسیم داری انسان ناقص و نیازمند برای حرکتش چیست؟ به نظر می‌رسد اصل خواستن و نیاز، بنابر تصریح آیات قرآن و اندیشمندان دینی و غیردینی، بیش از این که انگیزه حرکت باشد، مانع آن شده و سردرگمی را بیش از پیش کرده است. در این نوشتار سعی بر آن است که راهبردی قرآنی برای پاسخ به سوالات بالا به دست آید و برکات روان‌شناختی چنین راهبردی در خلال بحث بیان شود. در این مسیر از آراء اندیشمندان مسلمان و غیر مسلمان به خصوص روان‌شناسان بهره گرفته شده تا از هم گام شدن با این متفکران به راهبردی دقیق و کاربردی برسیم. اصل نیازمند و ناقص بودن انسان در مضمون معارف دینی ما نیز به کرات ظهور کرده است و در قرآن کریم و روایات و ادعیه این نیازمندی به صورت‌های مختلف به تصویر کشیده شده است. قرآن کریم این مهم را گاهی با کلیدواژه فقر تصریح کرده است. آن جا که حضرت موسی گوسفندان را آب می‌دهد و از کار خود فارغ می‌شود، در زیر حرارت سوزان خورشید و فشار گرسنگی، خود را ناتوان می‌یابد و می‌گوید: رب انی بما انزلت الی من خیر فقیر. که مفسران مفاد درخواست حضرت موسی را نیروی بدنی دانسته‌اند (طباطبایی، ۱۳۷۴). در آیه ای دیگر خداوند به فقر گسترده و عمیق انسان اشاره می‌کند. آن‌جا که در تعریف نوع انسان، او را به فقر ملبس کرده و می‌فرماید: انتم الفقراء الی الله. تفسیر میزان در شرح این آیه می‌گوید: در این جمله فقر را منحصر در ایشان، و بی‌نیازی را منحصر در خود کرد، پس تمامی انجای فقر، در مردم، و تمامی انجای بی‌نیازی، در خدای سبحان است پس انسان‌ها غیر از فقر ندارند، و خدا غیر از غنی ندارد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۷، ص ۴۵).

یافته‌ها و نتایج

عزم، در کاربرد عربی قرآن، بنابر اعتقاد لغت شناسان، بر محوریت معنای استواری و لوازم آن می‌چرخد و به نظر می‌رسد در راهبرد قرآنی، انسان موظف به فراهم آوردن لوازم استواری در مسائل است لوازمی مانند مشورت کردن، تصمیم گرفتن، آینده نگری کردن، هدف گذاری کردن و ... و همه این لوازم و مراحل در سایه اعتقاد قلبی و عملی به ربوبیت الهی قابل تحقق است به این معنا که آن کس که نتایج را رقم زده و انسان را به مقصود می‌رساند، خداست و چه نتیجه بخشی بهتر از او که فرمود: «ان الله بالغ امره» و «ان الله غالب علی امره» که در بند هیچ ابزاری برای تحقق اراده خود نیست. بی وجه نیست که خداوند پس از بیان داستان آدم وهبوط او و ترک عزمش می‌فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ بِنَا به تصریح علامه عبارت «أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي» که مقدمه زندگی سخت و تنگ معرفی شده در مقابل عبارت «فَمَنْ آتَبِعَ هُدَايَ» قرار دارد که این تبعیت از هدایت در این سوره مقدمه «فَلَا يَضِلْ وَ لَا يَشْقَى» و در سوره بقره و ذیل همین داستان، مقدمه «لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» قرار گرفته است و روشن است که دست آوردها، برکات روان‌شناختی راهبرد عزم است. بنا به تصریح مفسران و لغت‌شناسان، خوف و حزن نداشتن مومنین به این معناست که نه از گذشته بار اندوهی به دوش آنان است و نه اسیر بیم آینده هستند و این حالت در مومنین نیز معلول اطمینان به آن نتیجه بخشی است که وصفش در بالا اشاره شد. همانطور که در ابتدای نوشته مطرح شد، این تکیه‌گاه باید از جنس بودن و داشتن باشد و تکیه کردن نمی‌تواند بر عدم تعلق گیرد. پس این عزم، به حال تعلق می‌گیرد که وجود دارد چرا که گذشته و آینده وجود ندارند و آن چه اکنون از آن‌ها در خاطر و ذهن ماست، قرآنتی اکنونی از آن‌هاست نه خود آن‌ها و از همین روست که آگوستین می‌گوید: « بسیار آشکار است که نه گذشته و نه آینده هیچ کدام وجود ندارند و از این روی تقسیم زمان به سه بخش گذشته، حال و آینده از صحت قطعی برخوردار نیست شاید بهتر آن باشد که بگوییم سه زمان وجود دارد. حال امور گذشته، حال امور آینده و حال امور حاضر» پس آن‌چه وجود دارد اکنون است که به تعبیری ظرف تحقق عزم است و غنیمت شمردن لحظات یعنی دریافتن لحظاتی که ظرف تحقق عزم هستند و می‌توان گفت، زندگی در لحظات، آن روی سکه راهبرد قرآنی عزم است. فردریش پرلز نیز بر این باور است که عدم تعادل روانی از آن جا نشأت می‌گیرد که انسان‌ها در زمانی زندگی می‌کنند که واقعیت ندارد و آن چه که واقعیت دارد، حال است. گوردن آلپورت نیز انگیزش در یک فرد سالم را نه بر اساس گذشته که بر حسب زمان حال تبیین می‌کند. چنین اعتقادی درباره عزم و لحظه‌ها، با بیانی که گذشت، هرگز به معنای محدود دانستن زندگی و کام جویی بیشتر از دنیا نیست و بلکه اساساً برخلاف چنین نظری است. چرا که مقام بقاء یا حال، مقامی است که انسان از کثرات وهم پسند رها شده است و اندیشمندان دینی معاصر تصریح کرده اند: «مقام حال، نه بودن در گذشته است که رفته و نه بودن در آینده است که نیامده. بلکه بودن در هم اکنون است.» (طاهرزاده، ۱۳۸۹، ص ۱۸)

بحث و نتیجه گیری

پس به نظر می‌رسد آن چه می‌تواند محوریت انسان شناسی ما و به تبع آن تعلیم و تربیت انسان قرار گیرد، صاحب عزم شدن اوست و همان‌طور که اشاره شد، صاحب عزم شدن لوازم و مقوم‌هایی دارد که این لوازم و مهارت‌ها باید از کودکی در شخص نهادینه شود. مهارت‌هایی از جمله تحلیل، فکر، مشورت، هدف گذاری، برنامه ریزی، خلوت و محاسبه و ... و در همین راستا، حذف عادت‌های غلط من جمله، تقویت وهم، پیروی هوی و هوس، طول امل و ... ضروری به نظر می‌رسد.

۱- نیازمندی انسان اصلی انکار ناپذیر است که غالب اندیشمندان دینی و غیر دینی در حوزه انسان شناسی، به نحوی و با تعابیر خاص خود به آن تصریح کرده اند.

۲- غالب اندیشمندان در عین نیازمند دیدن انسان، امکان رشد و تعالی و حرکت به سمت کمال و تبدیل شدن به انسانی کامل و سالم و موفق را متصور شده‌اند

۳- قرآن کریم با تأکید بر مسئله ربوبیت، ضمن امضای نیازمندی انسان و همه کاره بودن خداوند در عالم راهبردی را برای زندگی و تکیه این موجود نیازمند معرفی کرده است و تعبیر قرآنی این راهبرد، عزم است. آن چه که انسان می‌تواند حول آن قوای خود را متمرکز کرده و رشد یابد، عزم کردن است.

۴- عزم در لسان لغت شناسان و مفسران، به استواری و فراهم آوردن لوازم آن معنا شده است که ظرف تحقق آن، نه گذشته و نه آینده بلکه زمان حال است.

۵- زندگی در لحظه، آن روی سکه تعبیر قرآنی عزم است که سرچشمه آرامش روانی انسان خواهد شد. این اعتقاد، با عقاید دینی و به خصوص معادباوری هم‌خوانی داشته و به تعبیری از لوازم اعتقاد به معاد می‌باشد.

۶- به نظر می‌رسد آن چه لازم است این است که نقطه تمرکز ما در انسان شناسی و به تبع آن تعلیم و تربیت، پرورش انسان‌هایی صاحب عزم باشد. این مهم قابل تحقق نیست مگر با تمرین و تکرار و حذف عادت‌های غلط و آرزوهای دور و دراز.

منابع

- ۱- آدلر، آلفرد (۱۳۷۹). شناخت طبیعت انسان. ترجمه طاهره جواهرساز. تهران: رشد.
- ۲- آگوستین کنت، مارکوس (۱۳۸۷). اعترافات. ترجمه سایه میثمی. تهران: سپهرودی.
- ۳- الوسی، محمودبن عبدالله (۱۴۰۵). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۴- پاکچگی، احمد (۱۳۹۶). رویکردی ریشه شناختی به ماده قرآنی عزم. دو فصل‌نامه پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن. ۱- ۲۲- ۲۳.
- ۵- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۲). تسنیم. قم: اسراء.
- ۶- راعب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). مفردات الفاظ القرآن. بیروت- لبنان: دار الشامیه.
- ۷- شروش، عبدالکریم (۱۳۵۷). نهاد نازارم سالم. تهران: انتشارات قلم.
- ۸- شجاعی، محمدصادق، حیدری، مجتبی (۱۳۸۹). نظریه‌های انسان سالم با نگرش به منابع اسلامی. قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ۹- شولتز، دوان بی (۱۳۷۸). نظریه‌های شخصیت. ترجمه یوسف کریمی و همکاران. تهران: آرسباران.
- ۱۰- طاهرزاده، اصغر (۱۳۸۹). عالم انسان دینی. اصفهان: لب المیزان.
- ۱۱- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴). المیزان فی تفسیر القرآن. ترجمه محمدباقر موسوی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ۱۲- فروم، اریک (۱۳۶۴). اناتومی ویران‌سازی انسان. ترجمه احمد صبوری. تهران: نشر فرهنگ.
- ۱۳- هورنای، کارن (۱۳۷۷). خودکاروی. ترجمه کامبیز پارسای. تهران: بهجت.

- 14- Adler, A. (2015). The Education of Children. London: Taylor & Francis Ltd.
- 15- Carducci, B. J. (1998). The Psychology of Personality: Viewpoints, Research, and Application. California: Brooks / Cole Publishing.
- 16- Craighhead. W. E., Nemeroff. C. B. (2004). The Corsini Encyclopedia of Psychology and Behavioral Science. New Jersey: Wiley .

روش

روان شناسان اصل خواستن و نیازمند بودن در انسان را نفی نکرده و هرکدام این خواستن را با تعبیری و در محدوده خاصی بیان کرده‌اند. فروید معتقد بود که نهاد و فرمان ، هر یک خواسته‌هایی دارند که وظیفه اساسی من ، رضای هر چه بیشتر و متعادل این خواسته‌هاست و اصطلاحاً از مجرای این برقراری تعادل است که شخصیتی سالم پدید می‌آید. (کاردوکی، ۱۹۹۸) آدلر، روانشناس دیگری است که ریشه همه رفتارها را احساس حقارت می‌داند. او معتقد است تمام پیشرفت، نمو و رشد آدمی برخاسته از تلاشی است که برای جبران حقارت‌های خویش انجام می‌دهد. او این حقارت‌ها را به دو دسته واقعی و زائیده خیال تقسیم می‌کند که هر دو می‌توانند مفید و سازنده باشند. (آدلر، ۲۰۱۵) این حقارت‌ها در واقع همان نقص‌ها و یا احساس نقص‌ها را نمایندگی می‌کنند. البته این دیدگاه آدلر پس از مدتی جای خود را به تلاش برای برتری داد. به تعبیری آدلر برتری را خواسته و نقص موجود در انسان دانست. (شولتز، ۱۳۷۸) اریک فروم معتقد بود که افزون بر نیازهای فیزیولوژیک و مشترک با حیوانات، طبیعت انسان با شش نیاز وجودی مشخص می‌شود و ارضای درست این نیازها نشان سلامت فرد، و عدم ارضا یا ارضای نادرست آن‌ها نشان عدم سلامت اوست. (فروم، ۱۳۶۴) این نظر فروم در رابطه با نیازهای وجودی و نقش انگیزشی آن‌ها در ارتباط با رفتار انسان، شباهت بسیاری با نظر مازلو دارد. در نظریه مازلو نیز انسان دارای تعدادی نیاز ذاتی است که فعال کننده و هدایت کننده رفتارهای اوست. این نیاز از قوی ترین و ابتدایی ترین آن‌ها تا ضعیف ترین و در عین حال بالاترینشان به ترتیب عبارتند از: نیازهای فیزیولوژیک، ایمنی، عشق و تعلق داشتن، احترام، خودشکوفایی و تعالی. بنابراین، این نیازها هستند که در انسان انگیزه و تکاپو ایجاد می‌کنند و او را به سمت تکامل هدایت می‌نمایند.(مروتی و دیگران، ۱۳۹۲) پس از بیان تصویر فعلی از انسان و تصویر آن چه مکاتب مختلف درباره انسان کامل امید دارند، این سوال به ذهن متبادر می‌شود که انسان ضعیف ناقص نیازمند، چگونه می‌تواند به چنین قله ای دست یابد؟ پر واضح است که نیاز و نقص که به معنای نداشتن است، نمی‌تواند تکیه‌گاهی برای حرکت انسان باشد و اساساً معلول، هستی خود را از هستی علت می‌گیرد. پس عامل حرکت انسان باید چیزی از جنس بودن و داشتن باشد نه نیستی و نداشتن. حال، این سوال پر رنگ تر می‌شود که تکیه بر چه مفهومی می‌تواند به حرکت درست انسان به سمت قله کمال منتج شود؟ و این ابهام آن جا بیشتر رخ می‌نماید در که در متون دینی ما، برای اراده و قدرت و تسلط خداوند حدی معین نمی‌شود و اساساً خارج کردن اطلاق علم و اراده و قدرت خدا، به شدت نهی شده و برجسب شرک آمیز بودن خورده است.

